

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

مقدمه‌ی چهارم قبل از دخول در بحث این است که علاقه‌ی بین مدیران و کارگزاران شخصیت‌های اعتباری و حقوقی و خود شخص اعتباری چه علاقه‌ای است؟ خب همان‌طور که قبلاً گفته شد شخص اعتباری چون فاقد شعور و اراده هست خودش نمی‌تواند مباشرت داشته باشد به اموری که مرتبط به او هست ناچار باید یک شخص طبیعی که دارای شعور و اراده هست او به عنوان نماینده و ممثل بیاید کارهای مرتبط به آن شخص اعتباری را انجام بدهد. حالا کلام در این است که این ممثل این شخص حقیقی ارتباطش با آن شخص اعتباری چه نحو ارتباطی است؟ آیا ولایت بر او دارد و این ولیّ اوست؟ مثل پدری که ولیّ بر فرزندانش است ولیّ آن‌هاست. پدر مادامی که فرزندش بالغ نشده و صغیر هست حق تصرف در اموال او را دارد حالا یا مشروط به غبطه‌ی او هست یا مشروط به عدم مفسده هست ولو غبطه‌اش را هم؟؟؟ ولی بالاخره ولایت دارد که عقلاء و شارع این منصب ولایت را پدر نسبت به فرزندان صغارش دارد. یا نه وکالت است ولایت نیست وکالت است یا نه هیچ‌کدام از این دو تا نیست نه ولایت است نه وکالت است نیابت است، مثل این‌که در حج مثلاً نایب می‌گیریم مثلاً، خب این‌جا هم بگوییم که این نیابت می‌کند از آن شخص حقوقی یا وکالت از او و یا ولایت بر او. یا نه اصلاً یک امر چهارمی است یک چیز دیگری است. بنابراین این‌که معین بکنیم که رابطه‌ی ممثل و شخص اعتباری چه رابطه و چه علاقه‌ای است مهم است، چون این‌ها هرکدام یک آثار ویژه و خاصی را ممکن است داشته باشد. این هم از باب مقدمه‌ی چهارم مطرح می‌فرمایند.

«المقدمة الرابعة: العلاقة بین المدراء و الشخص الاعتباری» علاقه و ارتباط بین مدیران و شخص اعتباری راجع به این می‌خواهیم صحبت کنیم که چه علاقه‌ای وجود دارد؟ علاقه‌ی وکالتی است، ولایتی است یا نیابتی است یا یک چیز دیگر است. «أشرنا فی المباحث السابقة» به این‌که شخص اعتباری «لا یستطیع

مباشرة أفعاله و نشاطاته» شخص اعتباری گفتیم قدرت بر مباشرت نمودن کارهای خودش و فعالیت‌های خودش را ندارد. «و نشاطاته الخاصة به» نشاطات و فعالیت‌هایی که اختصاص به آن شخص اعتباری دارد. و همچنین «و بأمواله» این قدرت ندارد که اموال خودش را هم مباشرت کند و جابه‌جا کند یا تصرفاتی در آن انجام بدهد. چرا لا يستطيع؟ «بسبب فقدانه لشعور و ادراک و لهذا» چون این چنین است که خودش نمی‌تواند در اثر فقدان شعور و ادراک «ینبغی وجود شخص طبیعی يتولى تلك الأعمال و النشاطات» سزاوار است و لازم است که این «ینبغی» این‌جا به معنای این لزوم است، وجود یک شخص طبیعی‌ای که تولى کند آن اعمال را و آن فعالیت‌ها را «و تُطلق على مثل هذا الشخص عناوين و أسماء مختلفة» در عرف حقوقدان‌ها و اقتصاددان‌ها و عرف عقلاء اسماء مختلف و عناوين مختلفی را بر این ممثل و این شخصی که عهده‌دار این مسائل می‌شود اطلاق می‌کنند «کممثل الشخص الاعتباری و المدير و العامل و ما شابه ذلك.» نماینده مثلاً در فارسی می‌گویند نماینده‌ی او ...

س: ...

ج: این علاوه‌ی این شخص طبیعی با شخص حقوقی را می‌گویند این شخص طبیعی ممثل این شخص حقوقی است یا می‌گویند این شخص طبیعی مدیر مثلاً این بانک است این شرکت است، شرکت، بانک می‌شود شخص حقوقی ...

س: ...

ج: نه شخص یعنی آدم نیست یعنی این خود بانک یک شخص است منتها شخص اعتباری یعنی شما اعتبار کردید وجودش را ...

س: ...

ج: شخص حقوقی هم یعنی همین، الان این مسجد می‌گویند این شخص حقوقی است شخصیت حقوقی دارد درست؟ شخصیت حقوقی، نامش در علم حقوق یا چیز می‌گویند حقوقی به این، می‌گویند شخص حقوقی در مقابل شخص طبیعی و حقیقی. خب «و ما شابه» این عناوین. «و للحقوقیین آراء متعدّدة و نظرات مختلفة»

در تحلیل نوع علاقه‌ی بین شخص اعتباری از یک جهت که شخص اعتباری و این چه نوع ارتباطی با هم دارند «و المدير و الممثل من جهة أخرى» از آن طرف این نسبت به او چه علاقه‌ای دارد، چه ارتباطی دارد. مثلاً می‌گوییم این آقا پدر اوست، این علاقه‌ی از این طرف را محاسبه می‌کنیم. آن آقا فرزند این است، علاقه‌ی او به این می‌شود پدری، علاقه‌ی این به او می‌شود فرزندی. حالا این‌جا هم شخص اعتباری نسبت به این ممثل چه علاقه‌ای دارد؟ چه ارتباطی دارد؟ از آن طرف این ممثل نسبت به او چه ارتباطی دارد؟ خب می‌فرمایند «و أهمها» اهم این نظریات و آراء حقوقیون «هی نظریة الوكالة و النيابة القانونية» نیابت قانونیه که توی پرائنتر نیابت قانونیه که از ان به ولایت و قیمومیت هم تعبیر می‌کنند «و الرکنیة» و نظریه‌ی دیگر رکنیت است که در عبارات حقوقدان‌های عرب به آن جهاز گفته می‌شود. نظریت رکنیت که حالا بعداً توضیح آن خواهد آمد ان شاء الله، آن‌ها حرف‌شان این است که می‌گویند این ممثل یک امر خارج از آن امر اعتباری نیست، توی خود ساختار امر اعتباری این تحقق دارد، وجود دارد که حالا توضیح آن بعداً خواهد آمد. «و فیما یأتی» در مباحثی که پیش رو هست و می‌آید «سنتناول کلّ واحد من تلك الآراء و النظریات» هریک از این آراء و نظریات حقوقدان‌ها را اخذ می‌کنیم و بررسی می‌کنیم «و من خلال تعریف کلّ عنوان من العناوین المذكورة و شرح إجمالي عنه و الإشارة إلى تفاوت تلك العناوین مع بعضها البعض، سنستعرض» خب در ضمن تعریف هریکی از این عناوینی که ذکر گردیده شد و بیان یک شرح اجمالی و کوتاه از هریکی از این عناوین و اشاره نمودن به تفاوت این عناوین با یکدیگر که مثلاً وکالت با نیابت چه فرقی می‌کند؟ با آن رکنیت چه فرقی می‌کند؟ «و الإشارة إلى تفاوت تلك العناوین مع بعضها البعض» این باید این مع بعد باشد «بعضها مع البعض»، مع بعضا البعض خیلی سلیس نیست. «سنستعرض الإشکالات» خب در ضمن این چندتا کار به زودی اشکالات طرح گردیده‌شده‌ی بر آن آراء را هم مطرح خواهیم کرد، عرضه خواهیم کرد «و فی الختام سنقوم بتقییم مشروعیة تمثیل الشخص الاعتباری فی إطار النظریات المذكورة.» در پایان بحث هم قیام می‌کنیم به ارزش‌گذاری مشروعیت تمثیل شخص اعتباری در دایره‌ی نظریات مذکوره. یعنی اگر قائل شدیم به وکالت بعد می‌بینیم آیا این وکالت واقعاً درست است؟ می‌شود قائل به او شد از نظر موازین شرعی؟ اگر گفتند

نیابت است باز در آخر کار این را مورد بررسی قرار می‌دهیم که آیا این نیابت را می‌شود پذیرفت از نظر ادله و می‌شود گفت که شارع هم مثلاً ممثل بانک را نائب بانک می‌داند یا وکیل بانک می‌داند یا ولی آن می‌داند چه جوری است؟ این را بعد از این که آن تعریف کردیم فرق‌ها را گفتیم، اشکالاتی که گفته شده مطرح کردیم بحث کردیم در آخر کار این هریک از این‌ها را حالا ارزش‌گذاری می‌کنیم از نظر مشروعیت که آیا این‌ها مشروع است؟ درست است از نظر شرعی یا این چنین نیست؟ خب حالا نظریه‌ی «النظریات فی تمثیل الشخص الاعتباری، النظرية الأولى: الوكالة، إن من النظريات التي تطرح في هذا البحث هي نظرية الوكالة التي تستنبط من بعض المواد القانونية فيما يخص الشركات» نظریه‌ی اول نظریه‌ی وکالت است که این نظریه‌ی وکالت استنباط می‌شود از بعض مواد قانونی‌ای که اختصاص به شرکت بعض از شرکت‌ها دارد، اختصاص به شرکت‌ها دارد. یعنی شما در کتب قانونی‌ها و دانشمندان و علمای قانون در بحث شرکت‌ها وقتی مراجعه کنید می‌بینید توی آن بحث عده‌ای از قانونیون آمدند گفتند رابطه‌ی ممثل با شرکت رابطه‌ی چی هست؟ وکالت است، و مدیرعامل مثلاً شرکت وکیل شرکت است، رابطه‌اش رابطه‌ی آن موکل است این وکیل است. خب حالا پس بنابراین این یک نظریه‌ای است که وجود دارد، در آن پایین هم به خدمت شما عرض شود از قانون تجارت ایران یک ماده‌ای را ذکر کردند که آن‌جا همین مطلب را بیان می‌کند در قانون تجارت ایران در ذیل رقم ۱۳۱۱ «علی إن مسؤولية مدير الشركة في مقابل الشركاء هي نفس المسؤولية التي تقع علی عاتق الوكيل في مقابل الموكل» این جوری گفته، گفتند مسئولیت مدیر شرکت در مقابل شرکای این شرکت، سهامداران و شرکای این شرکت این جوری است، این مسئولیتش خود آن مسئولیتی است که واقع می‌شود بر دوش وکیل در مقابل موکل. یک جایی یک وکیل داریم یک موکل داریم، مثلاً یک نفری مثلاً به یک نفر وکالت می‌دهد می‌گوید برو برای من فلان زمین را بخرف فلان ماشین را بخر، خب این می‌شود موکل آن شخص می‌شود وکیل، این وکیل در مقابل موکل چه مسئولیتی دارد؟ مسئولیتش این است که در همان محدوده‌ای که آن به او وکالت داده، اگر گفته مثلاً ماشین اتوبوس، مثلاً فرض کنید گفته ماشین فلان جوری بخر، حق ندارد بیشتر، اگر گفته تا این قیمت بیشتر نباشد حق ندارد مازاد بر آن قرار بدهد و هكذا. همان مسئولیتی که وکیل در مقابل

موکل دارد که نباید از حدودی که او تعیین کرده یا زمانی که او تعیین کرده، خصوصیات که او تعیین کرده نباید تعدی بکند این جا هم گفته می شود که این قانون، این ماده‌ی قانونیه قانون تجارت ایران دارد می گوید مسئولیت مدیر شرکت همان مسئولیت وکیل نسبت به موکل است. پس رابطه را این جور تعریف می کند این جور فرض کرده که این ها هم رابطه شان این جور هست. خب و هم چنین بقیه‌ی عبارات که دیگر خودتان نگاه می کنید. می فرماید «تعریف الوکالة» حالا ببینیم وکالت اصلاً یعنی چی؟ آنهایی که می گویند این رابطه رابطه‌ی وکالت است وکالت یعنی چی؟ «ذُکرت فی معاجم اللغة لکلمة الوکالة المعانی التالیة» در معاجم لغت یعنی کتب لغتی که طبق حروف الفبا معانی لغات را ذکر کرده است این برای کلمه‌ی وکالت این معانی ای که بعد از این واقع می شود ذکر شده. معنای اول: «تفویض عمل ما و إیکاله إلی الآخین» واکذار نمودن یک عملی حالا آن عمل هرچی می خواهد باشد و ایکال آن عمل است به دیگران. وقتی گفته من این کار را به عهده ی شما گذاشتم، واکذار به شما کردم که بروی انجام بدهی، این معنایش این است که پس او را وکیل کردیم. خب که البته می بینید این و ایکاله الی الآخین این دوری است دیگر، خود وکیل را می خواهیم بفهمیم چی هست باید ایکال را بفهمیم، ایکال را می خواهیم بفهمیم باید ماده وکالت را بفهمیم. اما دیگر این ها چون به خدمت شما عرض شود که به آن معانی مغروسه‌ی در اذهان اتکاء کردند این لغویین در این باب. خب این معنا در کتب لغت مهمی آمده مثل کتاب العینی که مال خلیل است که معاصر با امام باقر سلام الله علیه است این کتاب العین، از کتب مهم لغت، لغت عرب یکی کتاب العین خلیل است که معاصر با امام باقر سلام الله علیه بود. یا مصباح المنیر مال فیومی یا تاج العروس این ها این جور معنی کردند. «الثانی: الاعتماد علی الآخ» وکالت یعنی چی؟ یعنی شما به دیگری اعتماد کنی، خب این هم گفته وکالت است. خب این دیگر خیلی معنا را، ما مثلاً فرض کنید می خواهیم برویم یک جایی رانندگی، ما اعتماد می کنیم به این راننده‌ای که الان دارد این ماشین را رانندگی می کند اعتماد کردیم، حرفی هم به او نزدیم، وکالت هم به او ندادیم، این معنای اعتماد بر دیگران این آن جا را هم می گیرد که انسان اعتماد به او دارد سوار ماشینش می شود یا می رود به یک پزشکی مراجعه می کند بررسی کرده دیده آره مردم تعریفش می کنند می گویند چه

پزشک حاذقی است مثلاً کذا، اعتماد می‌کند می‌رود پیش او، این معنای وکالت که گفته یعنی اعتماد بر دیگران این یک دایره‌ی وسیعی را حتی این جاها را هم که توی ذهن انسان و ارتکاز انسان به این‌ها وکالت می‌دهد. آن جایی هم که البته یک کاری را واگذار می‌کند توکید می‌کند می‌گوید شما این کار را انجام بدهید خب آن جا را هم، که البته آن جا هم اعتماد هست. حالا این هم یک معناست که البته ممکن است کسی بگوید این اعتماد منشأ وکالت است نه خود وکالت، چون به او اعتماد دارم وکیلش می‌کنم نه خود اعتماد به معنای وکالت. خب حالا این هم یک معنایی است که گفتند بعضی‌ها که من مفردات راغب این جور معنا کرده، ابن اثیر در نهایه این جوری معنا کرده، معجم المقایس اللغة این جوری معنا کرده. «الثالث: تفویض عمل ما من قبل شخص عاجز إلى شخص آخر و الاعتماد علیه.» گفتند که تفویض یک عملی از قبل یک شخص که خودش عاجز است و قدرت ندارد، خب اگر عاجز است قدرت نداشت، داشت که خودش می‌رفت انجام می‌داد، نه تفویض یک عملی از قبل شخصی که عاجز و غیر قادر است به انجام آن عمل الی شخص آخر به این که او را تفویض به شخص آخر کند و اعتماد بر او کند. این هم صحاح جوهری در صحاح این جور گفته، زمخشری در اساس البلاغه این جوری گفته، این‌ها آدم‌ها فحولی هم هستند در لغت و ادب. حالا ایشان این جوری تعریف کرده.

س: ...

ج: بله، خیلی خب حالا الان هم اشکال می‌کنند.

«لكن الظاهر أن العجز لم يُؤخذ بعين الاعتبار في مفهوم الوكالة بل قد تكون في بعض الأحيان السبب في توكيل العمل إلى الآخرين» اشکال این است که این آخری که می‌گوید «من قبل شخص عاجز» یعنی عجز دخالت در وکالت ندارد، بله گاهی عجز سبب می‌شود که خودش نمی‌تواند دیگری را وکیل می‌کند ولی همیشه عجز سبب نیست، یک وقت طلب راحتی است، ما حال خودمان بلند شویم برویم دنبال این کار، یک کسی را می‌فرستیم دنبال این کار. یا به شأن و مقامش می‌بینید نمی‌خواهد خب یک کسی را وکالت می‌دهد می‌گوید تو برو دنبال این کار. وقت ندارد یا می‌خواهد وقتش را صرف یک عمل بالاتری بکند خب دیگری

را می‌فرستند دنبال این کار. لازم نیست عجز داشته باشد. پس عجز می‌تواند یکی از اسباب باشد برای وکالت مثل سایر اسباب نه این‌که دخیل در معنا و قید معنا باشد که این قدما و لغویون آمدند قید قرار دادند. می‌فرماید «لکن الظاهر» این است که عجز اخذ نشده به عین اعتبار در مفهوم وکالت «بعین الاعتبار» یعنی مقصود این‌جا اعتباری آن اعتباری که بعد توی تعریف بود و اعتبار چیز نیست، یعنی در مقام با چشم این‌که این معتبر است در این معنا، با دید این‌که این معتبر است در این معنا این نه، این اخذ نشده در مفهوم وکالت «بل قد تکنون» بلکه گاهی این عجز در بعض احیان این عجز سبب است در توکیل عمل به دیگران. خب حالا چرا ضمیر مؤنث برگردانده شده به عجز؟ عجز که مذکر است دیگر، باید گفت که «بل قد یکون فی بعض الاحیان» بلکه آن عجز در بعض احیان سبب در توکیل عمل به دیگران است. «کما ان» کما این‌که آن قید آخری «و الاعتماد علیه» که گفته «کما ان للاعتماد علی الغير أيضاً دوراً فی ذلک من غیر أخذة فی المفهوم» کما این‌که اعتماد بر دیگران نیز برای اعتماد بر دیگران نیز نقشی در این توکیل هست، چون اعتماد دارد وکیلش می‌کند این نقش دارد، اما در مفهوم اخذ نشده. حالا مثلاً به یک کسی اعتماد ندارد ولی چاره‌ای هم می‌بیند الان کسی نیست چکار کند؟ او را وکیل می‌کند می‌گوید برو فلان، به امید که ان شاء الله درست انجام بدهد. آن‌جا وکالت صادق نیست؟ آن‌جا وکالت درست نیست؟ دیگر می‌بیند کسی فعلاً نیست این هم عجله دارد می‌خواهد برود جایی، به امید این‌که ان شاء الله انجام بدهد وکیلش می‌کند، اشکالی ندارد، وکالت صادق است. بله معمولاً تا آدم اعتمادی نداشته باشد ولو درجه‌ی ادنای اعتماد معمولاً تا یک ضرورتی پیش نیاید وکیل نمی‌کند. پس دور نقشی دارد در وکالت در خیلی از موارد، اما این جور نیست که قید باشد که اگر یک‌جایی اعتماد نداشت آن‌جا وکالت صادق نباشد. بنابراین وقتی عجز دخالت نداشت، اعتماد هم این‌ها دخالت نداشت «فیکون معنی الوکالة هو إیکال عمل ما إلى الآخر.» عبارت است از این‌که یک کاری را به دیگری واگذار بکنیم همین است. و البته عمل ما هم که این‌جا می‌گوییم اعمالی است که در تحقق او مباشرت اخذ نشده باشد. بعضی کارها هست که وکالت بردار نیست چون توی آن مباشرت هست، نمی‌شود گفت، مثل چی؟ مثل مثلاً فرض کنید که ...

س: ...

ج: حالا ایشان خوش ذوق هستند می گویند ازدواج مثلاً، می گویند خب این وکالت بردار نیست، عقد ازدواج نه، خود زوجیت خب وکالت نیست.

یا این که خوردن، می گوید من شما را وکیل کردم من خودم الان سیر هستم یا حوصله ندارم تو به جای من وکیل من هستی که بخوری که این خوردن آن بشود خوردن این، به این نسبت داده بشود، خب این نمی شود. ولی بعضی کارها چرا، مثل خریدن، فروختن امثال ذلک این ها بله وکالت بردار هست. حتی احترام کردن، الان مثلاً یک فرض کنید که رئیس جمهوری مثلاً از یک کشوری می آید رئیس جمهور این کشور حالا خودش نمی رود مثلاً فرودگاه، به مثلاً معاون اولش می گوید تو وکالتاً از من برو از آقا استقبال کن. این می گویند احترام به رئیس، خود رئیس جمهور احترام کرد به چی؟ به این که معاون اولش را وکیل قرار داد آمد مثلاً استقبال کرد. پس بنابراین عمل ما هر عملی یک قیدی دارد آن قیدش دیگر معلوم است. «و قد وردت تعریفات مختلفة للوكالة فی کلام الفقهاء» خب این تعریف هایی که ذکر کردید مال لغویین و ادبا بود. حالا وکالت در کلمات فقهاء هم تعریفات مختلفی دارد که عمده ی آن تعریفات این است «الاول: تفویض الأمر إلى الغير علی وجه» که ابن حمزه در وسیله این جور تعریف فرموده از قدمای اصحاب. واگذار کردن امر به دیگری به یک صورتی که آن صورتش عبارت است از آن حدود و قیودی که در وکالت تعیین می کند، می گوید مثلاً به این شکل انجام بده در فلان روز باشد با فلان قیمت باشد با آن فلان خصوصیت باشد این ها علی وجه. بفرمایید ...

س: ...

ج: نه آن جا همین است.

س: ...

ج: نه چه کاری؟ هرکاری را نه، نمی گویند وکیلش کرد که. وکیلش کرد در این که مثلاً دکتر به او گفته راه برو روزی نیم ساعت مثلاً راه برو، می گوید آقا ما حال نداریم پسرم بلند شو به جای من راه برو، وکیلتم کردم بلند

شوی راه بروی، هیچ وقت عرف نمی گوید، لغت هم نمی گوید، هیچ کس هم نمی گوید. بیاید پیش دکتر بگوید راه رفتی؟ می گوید آره، چه جوری؟ وکالت دادم پسرم روزی نیم ساعت راه برود. هیچ عرفی نمی گوید لغوی هم نمی گوید هیچ کس هم نمی گوید.

س: ...

ج: خب گفتیم بعضی چیزها توی ارتکاز است قرینه حافه دارد.

«تفویض الامر الی الغير» که این تازه گفته امر «تفویض الامر الی» آن اقلأً گفت فعل ما، این گفته «تفویض الامر الی الغير علی وجه» خب «الثانی: العقد الدال علی الاستنابة فی التصرف» محقق در شرایع و مختصر النافع فرموده، علامه در قواعد فرموده، محقق کرکی در جامع المقاصد فرموده، شهید ثانی در مسالک فرموده، این ها وکالت را به چی معنا کردند؟ به آن عقدی که ایجاب و قبولی که دلالت می کند بر این که یک نفری که موکل باشد آن شخص را که وکیل باشد نیابت به او داده که به جای من برو این کار را بکن. «العقد الدال» آن بالا خود تفویض را گفت نه آن ایجاب و قبولی که با آن تفویض انجام می شود، یا تعریف دارد می گوید خود آن عقدی که دلالت می کند بر نایب گرفتن در تصرف که فلان تصرف را برو انجام بده. «الثالث: تولیة الغير فی إمضاء أمر أو استنابته فی التصرف فیما کان له ذلک.» که این تعریف را هم وسیلة النجاة مرحوم حاج سید ابوالحسین اصفهانی که امام هم حاشیه ی بر این وسیلة النجاة دارند هم بعداً حواشی شان را در متن داخل کردند و کتاب هایی که وسیلة النجاة نداشته اضافه کردند که شده تحریر الوسیله. چون وسیلة النجاة سید ابوالحسن رضوان الله علیه تا طلاق دارد، دیگر بعد از طلاق را ندارد. امام رضوان الله علیه قبلاً حاشیه زدند بر این وسیلة النجاة که چاپ شده آن هم با حواشی امام. بعد که به ترکیه تبعید شدند در ترکیه آمدند این کتاب را کامل کردند یعنی دیگر حواشی شان را داخل متن کردند، آن کتاب هایی که وسیله ی؟؟؟ آسید ابوالحسن نداشت اضافه کردند یک دوره فقه کامل شد، تمام ابواب دیگر فقه را تحریر الوسیله دارد و یکی از کتاب های خوب فتوایی تحریر الوسیله است از نظر این که تمام فقه را دارد و بسیاری از فروع محل ابتلاء را هم واجد است و دارد.

س: ??? خیلی روشن نشد مسأله توی بحث وکالت.

ج: عرض کردم بعضی کارها هست که اسناد به شخص داده نمی‌شود مگر این که خودش بالمباشره انجام بدهد درست؟ مثل راه رفتن، تا خودش راه نرود ولو کمک از دیگران هم بگیرد هیچ وقت نمی‌گویند راه رفت و این را نمی‌شود به واسطه‌ی وکالت به دیگری که بگوید مثال زدم گفتم شخصی رفته دکتر به او گفته

س: ...

ج: نه کجا جای وکالت است، این را داشتیم می‌گفتیم درست؟ وکالت جایش کجاست؟ جایی است که آن عملی که دارد واگذار به دیگری می‌کند عرفاً قابلیت این را داشته باشد و الا اگر قابلیت این را نداشته باشد وکالت در آن جا معنا ندارد.

خب پس حالا معنای سومی که بعضی فقهاء فرمودند چی هست؟ هدایة العباد مرحوم آقای گلپایگانی البته این صافی گلپایگانی، هدایة العباد مال آقای صافی گلپایگانی ظاهراً باشد. «تولیه الغیر فی امضاء امر» تولیت دادن به غیر است در گذراندن یک کاری یا استنباه دادن به غیر است و نایب قرار دادن غیر است در تصرف کردن، در چی؟ «فیما کان له ذلک» در اموری که می‌باشد برای آن کسی که تولیت می‌دهد و استنباه می‌کند آن کار «له» مرجع ضمیرش از کجا استفاده می‌شود؟ از آن فاعل تولیت و فاعل استنباتی که از مقام استفاده می‌شود.

س: ...

ج: نه نه آن غیر.... در چه صورتی می‌تواند او را تولیت کند آن غیر را؟ و در چه صورتی به آن غیر می‌تواند او را نایب بگیرد؟ وقتی برای خودش این کاره باشد خودش بتواند انجام بدهد حالا خودش انجام نمی‌دهد به او می‌گوید انجام بده. اما کاری که اصلاً خودش هم حق ندارد انجام بدهد نمی‌تواند وکالت بدهد به دیگری. خب حالا این که این جا فرمودند «تولیه الغیر او استنباته» این «او» او تنويع است یا تردید است؟ ما او که می‌آوریم می‌گوییم این یا آن دو جور است، گاهی تنويع است می‌خواهیم بگوییم که این وکالت دارای دو نوع است دو قسم است، گاهی نه نمی‌دانیم این است یا آن است می‌گوییم این یا آن؟ حالا این او که این جا گفتند

کدام است؟ «و قد يكون المقصود بـ«أو» في التعريف التنويع لا التردد» یعنی این جور نبوده که سید نداند بگوید من نمی‌دانم یا این است یا آن است، نه ظاهر این است که ایشان می‌خواهد چکار کند؟ ایشان می‌خواهد تنويع کند، می‌خواهد بگوید وکالت دو نوع است، گاهی عبارت است از این که در امضاء یک کاری و گذراندن یک کاری و به نهایت رساندن یک کاری به او وکالت می‌دهد می‌گوید برو این معامله را انجام بده آن کار را انجام بده. گاهی هم نه در تصرف اوست. یک این جور چیزی. ممکن هم هست امضا را هم کسی توقيع معنا کند یعنی همین که می‌روند امضا می‌کنند یک مثلاً سندی را، یک چیزی که احتیاج به امضا دارد ولی ظاهراً امضا به همان معنای گذراندن و به نهایت رساندن و مؤثر قرار داده باشد. «أی» برای تنويع است یعنی چی؟ نتیجه‌اش چی می‌شود؟ «أی ربما تكون الوكالة بإعطاء منصب إلى الغير ليتولى القيام بعمل ما» وکالت به این انجام می‌شود که اعطاء بشود منصبی به دیگری تا این که آن دیگری تولى کند قیام به یک عملی را. مثلاً او را می‌گوید این کارهای این مسجد را تو برو انجام بده، این وکالت به او می‌دهد که کسی مسجدی را ساخته بعد وکالت می‌دهد به یک نفری می‌گوید تولیت این جا با تو، برو کارهایی که مربوط به این جا می‌شود انجام بده. «مثل أن يقوم المالك» مثل این که مالک مثلاً قیام بکند «بإيصال إجازة المعاملة الفضولية التي تُعدّ من ضمن مناصبه هو، إلى الغير» خب مثلاً امضا، فرض کنيد که اگر کسی برود مال دیگری را بفروشد فضولاً، خب این آقایی که مالک است می‌تواند این معامله را امضا کند، یعنی گذرا قرار بدهد بگوید اجزت باشد، حالا می‌گوی به جای این که حالا من خودم بروم اجازه کنم و امضاء کنم معامله را به فرزندش وکالت می‌دهد می‌گوید تو برو این کار را بکن، تو برو این کارها را انجام بده. «مثل ان يقوم المالك بإيصال اجزة نموده و امضاء نمودن معامله‌ی فضولیه‌ای که این اجازه‌ی معامله شمرده می‌شود در زمره‌ی مناصب «هو» آن مالک، این اجازه‌ای که از زمره‌ی مناصب او شمرده می‌شود این را ایصال کند «إلى الغير» این را به دیگری واگذار کند.

س: ...

ج: بله بله و الا مناصب می‌شود.

«و قد تكون بتعيين شخص ما مكانه للقيام بعمل» و گاهی هم که آن جا الان چی شد؟ آن اولی چی شد؟ امضاء شد دیگر، اجازه امضاء است «و قد تكون» و گاهی وکالت به تعیین یک شخصی است مکان آن مکان خودش مکان مالک برای قیام به یک عملی که ان تصرف باشد «و هذان النوعان و إن كانا متحدین من حیث النتيجة العملية، و لكنهما مختلفان مفهوماً.» این دو نوع اگر چه از نظر نتیجه‌ی عملی متحد هستند که این که بالاخره آن قدرت بر این کار را پیدا می‌تواند بکند و آن کار چه امضاء باشد چه آن تصرف باشد می‌تواند انجام بدهد ولی از نظر مفهومی با هم تفاوت می‌کند. یک وقتی می‌گوید من را فقط وکیل کرده برای امضاء دیگر کار دیگر نمی‌توانم انجام بدهم. یک وقتی می‌گوید نه برای فلان کار، یک وقتی هم می‌گوید برای هر دو.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.